

واکاوی تطور معنا و استعمال اصطلاحات «شاذ» و «منکر» در آثار علمای متقدم و متأخر امامیه

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۲۹

علیرضا طیبی^۱
مجید زیدی جودکی^۲
مهیار خانی مقدم^۳

چکیده

مهم‌ترین رویکرد دانش مصطلح الحدیث، جداسازی احادیث معتبر از غیر معتبر بوده و در این زمینه، اصطلاحات خاصی وضع شده که از جمله آن‌ها، «شاذ» و «منکر»، بیان‌گر معیوب بودن حدیث است. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای تحلیل تعاریف و کاربرد اصطلاحات مذکور در آثار علمای متقدم و متأخر امامیه به دنبال واکاوی تطور معنا و استعمال اصطلاحات مذکور بوده و نتایج زیر را ارائه می‌دهد: ۱. بیشترین کاربرد «شاذ» در روایات فقهی و بیشترین کاربرد «منکر»، در روایات اعتقادی است؛ ۲. متأخران بدون دلیلی مقبول، قید «وثاقت راوی» را به تعریف متقدمان از اصطلاح «شاذ» - که دارای دو قید «تفرّد در نقل» و «مخالفت با مشهور» بود- اضافه نموده‌اند؛ ۳. اصطلاح «منکر» نزد قدما مربوط به حوزه عقیدتی راوی و ناظر به ذکر روایاتی است که مباحث اعتقادی را مخالف با آنچه معقول و در نزد دیگران بود، بیان می‌داشت، اما متأخران علاوه بر مخالفت با عقل و مشهور، شخصیت راوی و مفرد بودن روایت را نیز در اطلاق «منکر» به حدیث، مدنظر داشته‌اند، ولی هنگام استعمال و نقد روایت به همان شیوه قدما عمل کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: شاذ، منکر، علمای متقدم، علمای متأخر، امامیه.

۱. دانشیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه اراک (a-tabibi@araku.ac.ir).

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه اراک (majidjody@gmail.com)، (نویسنده مسئول).

۳. استادیار گروه قرآن و حدیث دانشگاه گیلان (m.khani@guilan.ac.ir).

بیان مسأله

از جمله دانش‌های حدیثی «درایة الحدیث» است که در آن از متن حدیث و طرق آن، اعم از صحیح و سقیم و همه آنچه برای بازشناختن حدیث معتبر از غیرمعتبر لازم است، بحث می‌شود.^۴ به تعبیر دیگر، «درایة الحدیث» ناظر به سند احادیث و متن آن و چگونگی دریافت و آداب نقل احادیث است.^۵ در کنار آن، دانش «نقد الحدیث» قرار دارد که در آن، احادیث صحیح از ضعیف تمییز داده می‌شود و حکم روایان آن از حیث جرح و تعدیل، بیان می‌شود.^۶ البته این امر بر اساس ضوابطی که ناقدان حدیث بیان کرده‌اند، صورت می‌پذیرد.^۷ از مهم‌ترین ضوابط مذکور، وضع اصطلاحات خاصی مانند صحیح، حسن، ضعیف، مرسل، شاذ، منکر، غریب و... و استعمال آن‌ها در ابواب مشخص - به رغم اختلاف یا توافق نظراتمه حدیث درباره هر یک از آن‌ها - در دسته‌بندی روایات است. شناسایی این اصطلاحات، افراد را از تفصیل در اسناد احادیث بی‌نیاز می‌کند و دانستن اصطلاحات متعارف این دانش، برای دانش پژوهان این طریق از ضروریات است.

بدین رو، پژوهش حاضر به بررسی دو اصطلاح شاذ و منکر - که در منابع حدیثی و فقهی پرکاربردند - می‌پردازد. رجالیان درباره برخی روایان، عباراتی چون «یروی عنه المناکیر»،^۸ «منکر الحدیث»^۹ و «شاذ الحدیث»^{۱۰} را به کار برده‌اند که آشنایی با دلایل اطلاق این عبارات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پژوهش حاضر، در صدد پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست: آیا قدما و متأخران، این الفاظ را به صورت یکسان و در موارد مشابه به کار برده‌اند یا در این امر، دارای روش‌هایی متفاوت هستند؟ اگر تفاوت دارند، این تفاوت در چه چیزی هست؟ تغییر معانی احتمالی این الفاظ در صادر کردن حکم احادیث و روایان شاذ و منکر چه تأثیری خواهد داشت؟ آیا این دو اصطلاح دارای کارکردهای متنی هستند یا رجالی؟ تتبع نگارندگان بیان‌گران است که تاکنون اثری با این نگرش و نگارش به زیور طبع آراسته نشده

۴. الرعایه فی علم الدرایة، ص ۴۵.

۵. نهایة الدرایة، ص ۷۹.

۶. منهج النقد عند المحدثین، ص ۵.

۷. مقدمة فی نقد الحدیث سنداً و متنأً، ص ۸۲.

۸. رجال الکشی، ج ۲، ص ۷۰۸.

۹. الرجال (ابن غضائری)، ص ۱۱۵.

۱۰. الرجال (ابی داود)، ص ۲۷۰.

است. لازم به ذکر است که معیار زمانی، تقدم و تأخر در این مقاله، شیخ طوسی بوده و اصطلاح متأخرین برداشتمندانی که پس از وی آمده‌اند،^{۱۱} اطلاق شده است.

۱. معنای اصطلاح «شاذ»

ضمن تبیین معنای لغوی «شاذ»، تعریف و کاربرد این اصطلاح در آثار علمای متقدم و متأخر امامیه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱. معنای لغوی شاذ

واژه «شاذ» از ماده «شَذَّ» است که معناهایی چون تک‌روی و جدایی از جمعیت،^{۱۲} خارج بودن از قیاس و عدم استعمال^{۱۳} و نادر و جدا افتاده از جمهور^{۱۴} را برای آن بیان داشته‌اند. بدین‌رو می‌توان «شاذ» را به معنای کم و نادر بودن دانست که به موارد و کسانی که از جمعیت جدا می‌شوند و تک‌روی دارند، اطلاق می‌شود.

۲-۱. شاذ در اصطلاح قدما

با تتبع در آثار حدیثی و رجالی متقدم به منظور دست‌یابی به تعریف اصطلاحی «شاذ»، تنها تعریف‌کشی از این اصطلاح به دست آمد که براساس آن، واژه «شاذ» زمانی درباره روایت (کلمه یا قولی) به کار می‌رود که مخالف با اصول و قوانین پذیرفته شده در نزد ناقد حدیثی باشد. وی این اندیشه را به اکثر علمای جرح و تعدیل نسبت داده است.^{۱۵} از آنجایی که بعد از تتبع در نرم افزارهای حدیثی و فقهی، دست‌یابی به تعریف دیگری از اصطلاح شاذ در نزد علمای متقدم، حاصل نشد، برای آشنایی بیشتر با ویژگی‌های حدیث شاذ نزد قدما، به نمونه‌هایی از احادیثی که قدما آن را شاذ دانسته‌اند، اشاره می‌گردد:

نمونه اول:

شیخ طوسی برای اطلاق «شاذ» به روایتی درباره تفاوت حکم مرد و زن در قتل،^{۱۶} این گونه

۱۱. نزهة الناظر فی الجمع بین الأشباه و النظائر، ص ۶.

۱۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۸۰.

۱۳. المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، ج ۱، ص ۳۰۷.

۱۴. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۳۴.

۱۵. رجال الکشی، ج ۲، ص ۵۳۴.

۱۶. فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَخْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ، عَنْ أَبِي مَرْزِيمٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ

تحلیل نموده است:

هَذِهِ الرَّوَايَةُ شَاذَةٌ مَا رَوَاهَا غَيْرُ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ وَإِنْ تَكَرَّرَتْ فِي الْكُتُبِ فِي مَوَاضِعَ وَ هِيَ مَعَ هَذَا مُحَالِفَةٌ لِأَخْبَارِ كُلِّهَا وَ لظَاهِرِ الْقُرْآنِ.^{۱۷}

بر اساس عبارت شیخ، شاذ نزد وی، روایتی است که «واحد (متفرد در نقل)» و «مخالف با اخبار اجماعی و شرع (قرآن)» باشد.

نمونه دوم:

شیخ طوسی در خصوص روایتی درباره حرمت استفاده از شیر چهارپای مرده^{۱۸} تأکید دارد:

فَهَذِهِ رِوَايَةٌ شَاذَةٌ لَمْ يَرَوْهَا غَيْرُ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ وَ هُوَ ضَعِيفٌ جِدًّا عِنْدَ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ.^{۱۹}

وی این روایت را شاذ دانسته است؛ زیرا بعد از استقرا و تتبع، مشاهده کرده که این روایت را غیر از «وهب بن وهب»، کسی نقل نکرده و او را هم از نظر محدثان، فردی ضعیف دانسته است. عالمان رجالی نیز «وهب بن وهب» را فردی عامی مذهب و کذاب^{۲۰} دانسته‌اند که اطمینانی به احادیث وی نیست.^{۲۱} همان طور که قابل ملاحظه است، شیخ طوسی، حدیثی را که راوی آن فردی غیر ثقه است، به عنوان روایتی شاذ معرفی نموده است. در نمونه دیگری، شیخ طوسی حدیثی درباره لباس نمازگزار^{۲۲} نقل کرده و تأکید دارد:

يَخِيِي وَ مَعَاوِيَةُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رِبَاطٍ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: فِي امْرَأَةٍ قَتَلَتْ رَجُلًا، قَالَ: تُقْتَلُ وَ يُرَدِّي وَلِيَّهَا بَقِيَّةُ الْمَالِ، وَ فِي رِوَايَةٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَخْبُوبٍ: «بَقِيَّةُ الدِّيَّةِ»؛ از امام باقر عليه السلام درباره زنی که مردی را کشته، پرسیدند، فرمود: آن زن کشته می‌شود و ولی (سرپرست) آن، بقیه مال (دیه) را پرداخت می‌کند (تفاوت دیه مرد و زن).

۱۷. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۱۸۳. این روایت شاذ است؛ زیرا جزایبی مریم انصاری، کسی آن را نقل نکرده و با این که در مواضعی در کتاب‌های مختلف نقل شده، اما با کل (عموم) روایات و ظاهر قرآن مخالف است.

۱۸. فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عليه السلام أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام سُئِلَ عَنْ شَاةٍ مَاتَتْ فَحَلِبَ مِنْهَا لَبَنٌ، فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: ذَلِكَ الْحَزَامُ مَخْضًا؛ از حکم گوسفندی سؤال شد که مرده، اما از آن شیر می‌دوشند، امام علی عليه السلام فرمود: حرام قطعی است.

۱۹. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۷۷.

۲۰. رجال الکشی، ج ۱، ص ۱۲؛ رجال النجاشی، ص ۴۳۰.

۲۱. الرجال (ابن غضائری)، ص ۱۰۰.

۲۲. فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ دَاوُدَ الصَّرْمِيَّ، قَالَ: حَدَّثَنِي بَشِيرُ بْنُ يَسَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْخَزْيِ يَغْشَى بَوَّارِ الْأَرْزَابِ فَكَتَبَ يَجُوزُ ذَلِكَ؛ درباره حکم نمازی که درخز خالص خوانده شده پرسیدند،



فَهَذَا خَيْرٌ شَاذٌ لَمْ يَزُوهُ إِلَّا دَاوُدُ الصَّرْمِيُّ وَإِنْ تَكَرَّرَ فِي الْكُتُبِ بِأَسَانِيدٍ مُخْتَلِفَةٍ.

با جستجو در کتاب رجالی به دست می آید که راوی این حدیث، داود بن مافنه الصرمی است که کوفی^{۲۳} و ناقل روایات امام رضا علیه السلام^{۲۴} و دارای کتابی درباره مسائل (فقهی) است؛^{۲۵} اما نکته ای درباره وثاقت یا عدم وثاقت وی بیان نشده و به اصطلاح مهمل است.

نمونه سوم:

شیخ مفید درباره حدیثی در موضوع نقص روزه داری توسط پیامبر صلی الله علیه و آله^{۲۶} تأکید دارد:

هذا الحديث شاذ وطريقه لا يثبت عند أصحاب الآثار، وقد طعن فيه فقهاء الشيعة، بأن قالوا: محمد بن يعقوب بن شعيب لم يرو عن أبيه حديثاً واحداً غير هذا الحديث، ولو كانت له رواية عن أبيه لروى عنه أمثال هذا الحديث ولم يقتصر على حديث واحد.^{۲۷}

شیخ مفید این روایت را به خاطر تفرّد، اضطراب در سند و این که علما به مضمون آن توجّهی نکرده اند، شاذ دانسته است.

نمونه چهارم:

شیخ مفید در تحلیل روایتی که امام علی علیه السلام را ناهی انتساب کفر یا انفاق به دشمنان حربی اش می داند^{۲۸} تأکید دارد:

پس نوشت: جایز است.

۲۳. رجال النجاشی، ص ۱۶۱.

۲۴. رجال الطوسی، ص ۳۸۱.

۲۵. فهرست کتب الشيعة وأصولهم وأسماء المصنفين وأصحاب الأصول، ص ۱۸۲.

۲۶. حَدِيثٌ رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ بَرِيْعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَزُوونَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله صَامَ شَهْرَ رَمَضَانَ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا أَكْثَرَ مِمَّا صَامَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا، فَقَالَ: كَذَبُوا مَا صَامَ إِلَّا تَامًا وَلَا تَكُونُ الْفَرَائِضُ نَاقِصَةً؛ بِهِ إِمَامٌ كَفَتَنَدُ كَهَ مَرْدَمِ حَدِيثِي رَا نَقَلَ مِي كَفَنَدُ كَهَ بَرَا سَاسِ أَنْ، پِيَامِبِرِ صلی الله علیه و آله دَرَا كَثَرِ مَوَارِدِ، بِهِ جَايِ سِي رُوْزِ ۲۹ رُوْزَا دَرِ مَاهِ رَمَضَانَ رُوْزِهِ مِي كَفَرْتَنَدُ. حَضْرَتِ فَرَمُودِ: مَرْدَمِ (دَرَا اِيْنِ بَارِهِ) دَرُوعِ مِي كُوِيْنَدِ، پِيَامِبِرِ صلی الله علیه و آله بِهِ صَوْرَتِ كَامَلِ رُوْزِهِ مِي كَفَرْتَنَدُ وَفَرَايِضِ الْهِي نَاقِصِ نَخَوَاهَنْدِ بُوْدِ.

۲۷. جوابات أهل الموصول في العدد والرؤية، ص ۲۳؛ این حدیث شاذ است و سندش نزد افرادی که دارای آثار کتب حدیثی معتبر هستند، اثبات نشده است و فقهای شیعه به آن نقد وارد می کنند؛ زیرا «محمد بن یعقوب بن شعیب» بجز همین حدیث، حدیث دیگری را از پدرش نقل نکرده است و اگر حدیث دیگری از او وجود داشت که از پدرش نقل کرده باشد، حتماً از وی نقل می کردند و بر همین حدیث واحد اکتفا نمی کردند.

۲۸. جَعَفَرُ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام: أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام لَمْ يَكُنْ يَنْسُبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَزْبِهِ إِلَى الشِّرْكِ وَلَا إِلَى التَّفَاقِي، وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: «هُمُ

هذا خبر شاذ لم يأت به التواتر من الأخبار ولا أجمع على صحته رواة الآثار وقد قابله ما هو أشهر منه عن أمير المؤمنين عليه السلام وأكثر نقلة وأوضح طريقاً في الإسناد.^{۲۹}

وی این خبر را به خاطر آن که به صورت متواتر نقل نشده و نیز عدم اجماع راویان بر صحت آن و مخالفت با مشهورتر از خودش، چه از لحاظ سندی و چه نقلی، شاذ می‌داند.

نمونه پنجم:

شریف مرتضی نیز روایاتی را که مدت بارداری را یک سال و بیشتر از آن نقل کرده‌اند، شاذ دانسته و در مورد آن‌ها گفته:

والحجة المعتمدة في هذه كله: هو اجماع الفرقة المحقة، ولا شبهة في أن المعتاد في أكثر الحمل هم تسعة أشهر وما يدعى من زيادة على ذلك هو إذا كان صدقاً، شاذ نادر غير مستمر ولا مستدام، وأحكام الشريعة تتبع المعتاد من الأمور لا الحارق للعادة والخارج عنها.^{۳۰}

شریف مرتضی اصطلاح شاذ را با نادر هم معنا گرفته و آن را روایتی دانسته که خارج از عادت و مخالف اجماع باشد.

تحلیل:

اصطلاح شاذ نزد قداما به خبری اطلاق می‌شده که تفرد نقل داشته و با مشهور (چه مشهور فتوایی و عملی و چه مشهور روایی) مخالف بوده است؛ بدین صورت که یا به خاطر آن که علماً به مضمون آن عمل نکرده‌اند، یا به خاطر مخالفت با ظاهر قرآن یا احادیث صحیح مورد اجماع، «شاذ» واقع شده است. همچنین از آنجایی که از موارد اطلاق این اصطلاح پیداست، غالباً این اصطلاح را بر روایتی که حاوی حکمی از احکام بوده که با احادیث

إِخْوَانُنَا بَعَثُوا عَلَيْنَا؛ همانا علی عليه السلام به هیچ‌یک از افراد محارب با خود، نسبت شرک یا نفاق نداده است؛ اما او فرموده: «برادران ما علیه ما تجاوز و تعدی نمودند».

۲۹. الاقتصاح فی الامامه، ص ۱۲۵. این اخبار شاذ است؛ زیرا به صورت متواتر در میان روایات نقل نشده و راویان آثار حدیثی معتبر) بر صحت آن اجماع نکرده‌اند و این روایات در مقابل روایتی مشهور از امام علی عليه السلام - که دارای کثرت نقل و طریق واضح‌تری در اسناد است - قرار دارد.

۳۰. رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ «حجت قابل اعتماد در مورد تمام این روایات آن است که اجماع فرقه محقه (شیعه) بر این است که در اکثر موارد، مدت بارداری نه ماه است و آنچه در خصوص مدت بارداری بیش از آن ادعا می‌شود - اگر راست باشد - (واقعه‌ای) شاذ و نادر است که مستمر و مستدام نیست و احکام شریعت از امور عادی تبعیت می‌کند نه امور خارق العاده و خارج از عادت».

فراوان و مورد اجماع مخالف داشته، به کار برده‌اند؛ همان طور که موارد بالا همگی در حیطه مسائل فقهی بودند. دیگر، آن که شخصیت راوی در حکم به شاذ کردن روایت تأثیری نداشته و هیچ کدام از قدما اشاره‌ای بدان نکرده‌اند. بنابراین ملاک اطلاق لفظ شاذ نزد قدما «مخالفت با مشهور» و «تفرد در نقل» بوده است.

۳-۱. شاذ در اصطلاح متأخران

بنا بر تعریف شهید ثانی، حدیث شاذ عبارت است از:

ما رَوَاهُ الثَّقَةُ مُخَالِفًا لِمَا رَوَاهُ جَمَاهُورٌ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا سَنَادٌ وَاحِدٌ.^{۳۱}

عاملی نیز حدیث شاذ و نادر را حدیثی می‌داند که مخالف مشهور باشد؛ اگرچه راوی آن ثقه باشد؛ نه این که فقط راوی آن روایتی را نقل کرده که دیگران روایت نمی‌کنند.^{۳۲} محقق دیگری نیز تأکید دارد که حدیث شاذ، طبق آنچه بین محدثان و اهل درایه مشخص است، روایتی است که شخصی ثقه آن را نقل کرده، اما مخالف با روایت جمعی بوده و برای آن، تنها سند واحدی باشد.^{۳۳}

تحلیل:

تعاریفی که از سوی متأخران در کتب درایه و علم الحدیث ارائه شده، عموماً سه ویژگی را برای خیر شاذ مطرح کرده‌اند: الف) مخالفت، ب) وثاقت راوی، ج) تفرد روایت. اکنون برای اطلاع از میزان پابندی آن‌ها به تعریف ذکر شده در میدان عمل، برخی از روایاتی که بر آن‌ها حکم شدوذ رانده‌اند، ذکر می‌شود.

نمونه اول:

شهید ثانی درباره حدیثی در خصوص رابطه بلندی و کوتاهی قد قاتل در حکم به قصاص،^{۳۴} این روایت را - که از شخصی ثقه نقل شده - شاذ دانسته و گفته که هر چند

۳۱. الرعاية في علم الدراية، ص ۸۴؛ «حدیثی که راوی ثقه آن را نقل کرده، مخالف با روایت جمهور بوده و یک طریق بیشتر نداشته باشد.»

۳۲. وصول الاخیار الی اصول الاخیار، ص ۱۰۹.

۳۳. دراسات في علم الدراية، ص ۴۶.

۳۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۴؛ وَ رَوَى السَّكُونِيُّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي رَجُلٍ وَ غُلَامٍ اجْتَمَعَا فِي قَتْلِ رَجُلٍ فَقَتَلَاهُ، فَقَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ خَمْسَةَ أَشْبَارٍ اقْتُصَّ مِنْهُ وَ اقْتُصَّ لَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ بَلَغَ الْغُلَامُ خَمْسَةَ أَشْبَارٍ فَقُضِيَ بِاللَّيْثَةِ؛ سکونی از امام صادق روایتی در خصوص مشارکت و اجتماع مرد آزاد و غلامی در قتل مردی، نقل

صدوق و شیخ مفید به مضمون این خبرفتوا داده‌اند، لکن این گونه اخبار با سند ضعیف از اخبار شاذ است و با اصول سازگار نیست و اجماع فقها بر خلاف آن فتوا داده‌اند. پرواضح است که نه امام صادق علیه السلام و نه امیرالمؤمنین علیه السلام بلندی و کوتاهی را ملاک بلوغ نمی‌دانند، اگر خبر مجعول نباشد، حتماً در موردی خاص بوده و به قول مشهور «قضیة فی واقعة» بوده، نه حکم عمومی است.^{۳۵}

نمونه دوم:

ابوالقاسم خوبی نیز در تبیین حدیثی درباره نذر قربانی شتر و کفاره آن^{۳۶} آورده است:

فالروایة شاذة مخالفة للروایات المستفیضة... هذا كله مضافا إلى ضعف روایة داود الرقی
سندا لانه لم تثبت وثاقته، وقد ضعفه النجاشی، فلا عبرة بتوثیق غیره له.^{۳۷}

یعنی این روایت را به خاطر مخالفت با روایات مستفیض و مشهور، شاذ به حساب آورده است. در ادامه از ضعف سند سخن رانده و بیان کرده که «داود الرقی» وثاقتش از نظر رجالیون مورد تأیید نیست. بنابراین به نظر می‌رسد شاذ بودن روایت را به خاطر مخالفت با روایات مشهور دانسته و ربطی به شخصیت راوی - چه فرد ثقه باشد چه غیر ثقه - ندارد.

نمونه سوم:

فیض کاشانی ذیل روایتی درباره رهن^{۳۸} آن را به خاطر مخالفت با مشهور فتوایی شاذ

کرده که فرموده: امام علی علیه السلام فرموده است: اگر قرد غلام به پنج و جب می‌رسد، پس باید قصاص شود و اگر به پنج و جب نرسید، باید دیه بدهد.

۳۵. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۱۵، ص ۱۶۵.

۳۶. وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۵۱: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي رَجُلٍ يَكُونُ عَلَيْهِ بَدَنَةٌ وَاجِبَةٌ فِي فِدَاءٍ قَالَ: إِذَا لَمْ يَجِدْ بَدَنَةً فَسَبْعَ شِبَاهٍ، فَإِنْ لَمْ يُقْدِرْ صَامَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا بِمَكَّةَ أَوْ فِي مَثَرِلِهِ؛ از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال شد که براو واجب است تا شتری در حج قربانی کند، امام فرمود: اگر شتری (برای قربانی) پیدا نکرد، پس باید هفت گوسفند قربانی کند و اگر نمی‌تواند هیجده روز در مکه یا محل زندگی خود، روزه بگیرد.

۳۷. کتاب الحج، ج ۴، ص ۱۳: پس روایت شاذ و مخالف با روایات مستفیض است... مضاف بر آن، روایت داود الرقی دارای ضعف سندی است؛ زیرا وثاقت او اثبات نشده است. پس نجاشی او را تضعیف کرده و عبارت دیگری برای توثیق او وجود ندارد.

۳۸. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۰۷: محمد بن حسان، عن أبي عمران الأرمي، عن عبد الله بن الحكم قال: سألت أبا عبد الله علیه السلام عن رجل أفلس و عليه الدين لقوم و عند بعضهم رهون و ليس عند بعضهم فمات و لا يحيط ماله بما عليه من الدين، قال: يقسم جميع ما خلف من الرهون و غيرها على أرباب الدين بالحصص؛ از امام صادق علیه السلام درباره

گرفته و گفته:

«عبد الله بن الحكم» ضعيف والخبر شاذّ أعرض عنه الأصحاب ولم يفت أحد.^{۳۹}

مشاهده می شود که عدم وثاقت راوی در اطلاق شاذبه حدیث، نقشی ندارد.

نمونه چهارم:

شوشتری نیز ذیل روایتی درباره جنس پوشش در نماز آورده است:

فالخبر شاذّ خلاف باقی الأخبار و فی طریقه: أحمد بن هلال الغالی الذی ورد فیہ ذموم کثیرة من أبی محمد العسکری علیه السلام كما فی کتب الرجال.^{۴۱}

وی این حدیث را بعد از مقایسه و مقارنه بین روایاتی که درباره این موضوع در اختیار داشته، مخالف با بقیه روایات یافته، پس آن را شاذ دانسته است.

۴-۱. تحلیل و تعریف پیشنهادی

با تتبع در کتب متأخران و بررسی روایاتی که شاذ شمرده شده است (۴ نمونه)، مشاهده شد که برخلاف تعریف ارائه شده در کتب درایه و علم الحدیث، متأخران در هنگام عمل تنها دو ملاک «مخالفت با مشهور» و «تفرد» را مدنظر قرار داده اند و شخصیت راوی، هیچ تأثیری در حکم برشذوذ روایت نداشته است. در واقع متأخران نیز مانند متقدمان عمل کرده و روایت فقهی را که راوی واحدی برخلاف روایت مشهور و معمول نقل کرده، شاذ دانسته اند. هیچ یک از قدما و متأخران به این که فلان روایت را چون شخص ثقه ای مخالف با مشهور روایت کرده، شاذ می دانیم، اشاره نکرده است؛ حتی در نمونه های بالا - که برخی احادیث شاذ نامیده شده اند - راوی آن ها اشخاص ضعیفی هستند. به عبارت دیگر، روایت شاذ به

شخص ناداری سؤال شد که به افرادی بدهکار است و نزد بعضی از آن افراد، رهن و گرو دارد و نزد برخی ندارد. سپس می میرد و تمام مالش، توانایی پرداخت دین و قرضش را ندارد، مالی که از او مانده به صورت مشترک میان کسانی که به او بدهکار است، اعم از صاحبان رهن یا غیر آن، تقسیم می شود.
۳۹. الوافی، ج ۱۸، ص ۸۴۴؛ «عبدالله بن الحکم ضعیف است و خبر شاذ است، اصحاب از آن روی گردانده و احدی به آن فتوا نداده است.

۴۰. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۵۷: سَعْدٌ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ حَمَادٍ، عَنِ الْخَلْبِزِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كُلُّ مَا لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهِ وَخَدَهُ فَلَا تَأْسُ بِالصَّلَاةِ فِيهِ مِثْلَ التَّكَةِ الْإِبْرِيَسِمِ وَالْقَلَنْشُورَةِ وَالْحُفِّ وَالزَّنَّارِ يَكُونُ فِي السَّرَاوِيلِ وَيُصَلِّي فِيهِ.

۴۱. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۰۳: خبر شاذ و برخلاف سایر روایات (مرتبط) است و در طریق آن، احمد بن هلال قرار دارد که فردی غالی است و در کتب رجال، احادیث زیادی در مذمت او از سوی امام عسکری علیه السلام وارد شده است.

معنای آوردن روایتی که دیگران نیاورده باشند نیست، بلکه به معنای این است که شخص واحدی، روایتی را به تنهایی نقل کرده باشد که مخالف با روایت مشهور و اجماع باشد. پس با توجه به موارد استعمال لفظ شاذ نزد قدما و متأخران، می‌توان حدیث شاذ را این‌گونه تعریف کرد: «حدیث شاذ، حدیثی مفرد در مورد مسأله‌ای از مسائل فقهی است که مخالف با روایات مشهور و مورد عمل علما در همان مسأله فقهی باشد». به عبارت دیگر، هرگاه اجماع علما و یا عمل آن‌ها در یک مسأله فقهی بر نظری باشد، ولی راوی واحدی، به تنهایی روایتی نقل کرده که مخالف با آن رأی است، چنین حدیثی را شاذ نامیده‌اند؛ حال فرقی ندارد که راوی ثقه یا غیر ثقه باشد؛ زیرا شخصیت راوی را هیچ‌گاه در اطلاق کردن لفظ شاذ مؤثر ندانسته‌اند؛ در حالی که در تعریفی که اکنون از شاذ در کتب معروف است، راوی باید ثقه باشد تا حدیث را شاذ بگویند.

۲. معنای اصطلاح «منکر»

در ادامه، ضمن تبیین معنای لغوی «منکر»، با توجه به رابطه قوی میان تعریف اصطلاحی با لغوی آن، تعریف و کاربرد این اصطلاح در آثار علمای متقدم و متأخر امامیه مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۲-۱. معنای لغوی منکر

منکر اسم مفعول از ریشه «نکر» و به معنای خلاف معرفت است؛ زیرا با وجود معرفت که دل به آن آرام می‌گیرد، نکره آن است که قلب و دل آن را نپذیرد؛^{۴۲} زیرا شرع آن را قبیح (یا حرام و مکروه) دانسته است.^{۴۳} در واقع منکر، هر امری است که انسان نسبت به آن جهل داشته و آن را نشناسد.^{۴۴} با توجه به گفته لغویون (نکر) یک معنای سلبی است که علاوه بر معنای جهل (عدم معرفت)، دارای معنای عدم آرامش دل در آن چیز و شک داشتن در آن نیز هست.

۲-۲. منکر در اصطلاح قدمای محدثان

با بررسی کتب قدما، تعریفی از منکر در کتب آن‌ها مشاهده نشد؛ اما در ضمن برخی از

۴۲. معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۶۷.

۴۳. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۳۵۷، ج ۵، ص ۲۳۳.

۴۴. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۴۸۷.

احادیثی که در کتب آن‌ها آمده اشاراتی به «منکر» شده است و برخی از متأخران نیز توضیحاتی درباره مفهوم «منکر» در نزد قدما بیان نموده‌اند. با استفاده از این دو تکیه‌گاه و همچنین موارد استعمال این اصطلاح در کتب رجالی متقدم، سعی شده است به مفهوم این اصطلاح در نزد پیشینیان از علما دست یابیم. ابتدا به ذکر نمونه‌ها می‌پردازیم:

نمونه اول:

شیخ طوسی در باب معیارهای پذیرش روایاتی که راویان عامی مذهب از ائمه نقل نموده، آورده است:

عملت الطائفة بما رواه حفص بن غياث، و غياث ابن كلوب، و نوح بن دراج، و السكوني، و غيرهم من العامة عن ائمتنا عليهم السلام فيما لم ينكروه و لم يكن عندهم خلافة.^{۴۵}

شیخ طوسی در این عبارت هر چند به حدیث منکر اشاره نکرده، اما عبارت وی بیان‌گر آن است که روایاتی که راویان عامی مذهب از ائمه نقل کرده‌اند، در صورتی مورد پذیرش است که طایفه (شیعیان) آن را منکر ندانسته و خلاف آن در نزدشان نباشد؛ اما اگر خلافش در نزد آنان باشد، آن را منکر می‌دانسته‌اند. از این عبارت طوسی می‌توان برداشت کرد که ملاک منکر دانستن حدیث پیش آنان «مخالفت با آنچه نزد علما بوده» است.

نمونه دوم:

در کتاب *طرائف المقال* منظور قدما از اصطلاح منکر چنین دانسته شده است:

المنکر ما لا يفهمه و لم يكن موافقا لعقولهم؛^{۴۶}
منکر آن چیزهایی بود که آن را نمی‌فهمیدند و با عقل آنان موافق نبود.

در این عبارت معیار منکر دانستن حدیث، مخالفت با عقل بیان شده است. به‌بهانی نیز درباره نسبت دادن لفظ منکر گفته است:

ظاهراً قدما در مسائل اصولی اختلاف نظر داشتند؛ به طوری که چه بسا مسأله‌ای یا قضیه‌ای در نزد یکی حتمی، در حالی که دیگری آن را فاسد و کفر و غلو می‌دانست و چه بسا منشأ روایت مناکیر از همین جا باشد.^{۴۷}

۴۵. *عدة الأصول*، ج ۱، ص ۱۵۱.

۴۶. *طرائف المقال فی معرفة طبقات الرواة*، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴۷. *تعلیقه علی منهج المقال*، ص ۴۰.

نکته‌ای که از عبارت بهبهانی برداشت می‌شود، این است که قدما در صورتی حدیثی را منکر می‌دانستند که حاوی مسأله عقیدتی باشد که خلاف آن در نزدشان وجود داشته باشد.

نمونه سوم:

ابن غضایری ذیل حدیثی درباره دعا برای برادر مؤمن غایب،^{۴۸} آن را حدیثی منکر و علت آن را نسبت دادن دروغ به امام دانسته است.^{۴۹} آن چنان که از حدیث پیداست، احتمالاً منظور ابن غضایری از دروغ، آن بخش از حدیث باشد که از لسان امام علیه السلام نقل کرده که خداوند ثواب دعا کردن برای برادر در خفا را صد هزار برابر می‌دهد. با توجه به این حدیث می‌توان گفت حدیث منکر در نزد ابن غضایری حدیثی بوده که در آن، کذب و دروغی به ائمه علیهم السلام نسبت داده شده یا بیان‌گر غلو و معجزه‌های غریب و داستان طولانی از ائمه علیهم السلام باشد که مطابق شأن امام نیست و در نزد آنان، مشهور و مألوف نبوده است.

نمونه چهارم:

در ضمن حدیثی که در آن، زراره برخی احادیث را - که فضایی به ائمه علیهم السلام نسبت داده و توانایی فهمشان برایش مشکل بوده - منکر دانسته و سوزانده است.^{۵۰} علامه مجلسی بر این باور است:

زراره احادیثی را منکر می‌دانست که در آن‌ها، فضایی برای ائمه علیهم السلام ذکر شده بود که عقلش توانایی تحمل و درک آن‌ها را نداشت. به همین خاطر امام باقر علیه السلام

۴۸. فلاح السائل ونجاح المسائل، ص ۴۴: اُزویه یاشنادی إلی السَّیخِ الصَّدوقِ هَازُونَ بِنِ مُوسَى التَّلَعُكْبَرِيِّ - قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ وَ تَوَزَّ اللهُ صَرِيحَهُ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: مَرَّ بِي بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ فَرَأَيْتُهُ قَائِمًا عَلَى الصَّفَا وَ كَانَ شَيْخًا كَبِيرًا، فَرَأَيْتُهُ يَدْعُو وَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ: اللَّهُمَّ! فَلَانَ بْنَ فَلَانَ، اللَّهُمَّ! فَلَانَ بْنَ فَلَانَ، اللَّهُمَّ! فَلَانَ بْنَ فَلَانَ مَا لَمْ أُخْصِهِمْ كَثْرَةً، فَلَمَّا سَلَّمَ، قُلْتُ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ! لِمَ أَرَقَطَ مَوْفِقًا أَحْسَنَ مِنْ مَوْفِقِكَ إِلَّا أَيْتِي نَقَمْتُ عَلَيْكَ خَلَّةً وَاحِدَةً، فَقَالَ لِي: مَا الَّذِي نَقَمْتُ عَلَيْ، فَقُلْتُ لَهُ: تَدْعُو لِكَثِيرٍ مِنْ إِخْوَانِكَ وَ لَمْ أَسْمَعْكَ تَدْعُو لِنَفْسِكَ شَيْئًا، فَقَالَ لِي: يَا عَبْدَ اللَّهِ! سَمِعْتُ مَوْلَانَا الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ: مَنْ دَعَا لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ بِظَهْرِ الْغَيْبِ نُودِيَ مِنْ أَعْتَانِ السَّمَاءِ لَكَ يَا هَذَا مِثْلُ مَا سَأَلْتَ فِي أَخِيكَ وَ لَكَ مِائَةٌ أَلْفٍ ضِعْفٍ مِثْلِهِ فَلَمْ أَحِبَّ أَنْ أَتْرَكَ مِائَةَ أَلْفٍ ضِعْفٍ مَضْمُونَةٌ بِوَاحِدَةٍ لَا أُدْرِي تُسْتَجَابُ أَمْ لَا.

۴۹. الرجال (ابن غضایری)، ص ۱۲۶.

۵۰. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، ج ۱، ص ۲۳۶: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْبَرْزَنْطِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى، عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَسَأَلْتَنِي مَا عِنْدَكَ مِنْ أَحَادِيثِ الشَّيْعَةِ، قُلْتُ: إِنَّ عِنْدِي مِنْهَا شَيْئًا كَثِيرًا قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُوقِدَ لَهَا نَارًا ثُمَّ أُحْرِقُهَا، قَالَ: وَ لِمَ هَاتَ مَا أَنْكَرْتَ مِنْهَا فَحَطَرَ عَلَيَّ بِأَلْيِ الْأُمُورِ، فَقَالَ لِي: مَا كَانَ عِلْمُ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ قَالَتْ: لِمَ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يَفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ -

قصه ملائکه و آدم را برای او خاطر نشان کرد؛ زیرا ملائکه به خاطر کمی معرفت و شناخت نسبت به آدم، فضیلت و برتری او را انکار کردند. امام با این بیان، زاره را متوجه کرد که انکار این امور از کمبود معرفت و شناخت حاصل می‌شود و شایسته نیست که انسان، چیزهایی را که به آن‌ها احاطه و آگاهی ندارد، انکار کند و باید در مقام تسلیم بایستد و از آنجایی که ملائکه با وجود علوشان و منزلشان از شناخت آدم عاجز بودند، پس عجز و ناتوانی تو (زراره) از معرفت ائمه دور و بعید نیست.^{۵۱}

نمونه پنجم:

شیخ صدوق روایتی را از مکالمه میان امام صادق علیه السلام و فردی به نام صندل نقل می‌کند که صندل، صحت حدیثی که خشم خداوند را در گرو خشم حضرت زهرا علیها السلام دانسته است، نفی و آن را منکر می‌داند.^{۵۲} آن چنان که از این روایت مشاهده می‌شود، لفظ «احادیث منکره» - که در روایت به آن اشاره شده - در نزد «صندل» به معنای حدیثی بوده که در آن، فضایل و ویژگی‌ها و اوصافی به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده شده که در نزد راوی، مشهور و

۵۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۲.

۵۲. الامالی، ص ۳۸۳؛ حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ أَبِيهِ الْقُمِيُّ - رَحِمَهُ اللهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو ذَرٍّ يَحْيَى بْنُ زَيْدِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْوَلِيدِ الْبَيْرُزِيُّ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمِي عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ سَالِمٍ، عَنْ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضَبُ لِعِصْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ. قَالَ: فَجَاءَ صَنْدَلٌ، فَقَالَ لَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام: يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ! إِنَّ هَؤُلَاءِ السَّبَابَ يَجِيئُونَنَا عَنْكَ بِأَحَادِيثٍ مُنْكَرَةٍ، فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ عليه السلام: وَمَا ذَاكَ يَا صَنْدَلُ؟ قَالَ: جَاءَنَا عَنْكَ أَنَّكَ حَدَّثْتَهُمْ أَنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعِصْبِ فَاطِمَةَ وَيَرْضَى لِرِضَاهَا، قَالَ فَقَالَ جَعْفَرٌ عليه السلام: يَا صَنْدَلُ! أَلَسْتُمْ رَوَيْتُمْ فِيمَا تَرَوُونَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيَغْضَبُ لِعِصْبِ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَيَرْضَى لِرِضَاةٍ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَمَا تُنْكِرُونَ أَنْ تَكُونَ فَاطِمَةَ عليها السلام مُؤْمِنَةً يَغْضَبُ اللهُ لِعِصْبِهَا وَيَرْضَى لِرِضَاهَا، قَالَ: فَقَالَ اللهُ أَعْلَمَ خَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ يَا مَبْرُورَ عليه السلام فَرَمِدْ: أَي فَاطِمَةَ عليها السلام! خَدَاوَنَدَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَغْضَبِ تُو، خَشْمَكِيْنِ مِي شُوْد وَ بِي خَشْمَكِيْنِ تُو، خَشْمَكِيْنِ مِي شُوْد. بِسِ صَنْدَلِي (فردی) بِي اِمَامِ صَادِقٍ عليه السلام كُفْتُ: يَا اِبَاعَبْدِ اللهِ! اِبِنِ جَوَانَانَ بِاِحَادِيْثِ مَنْكِرُو نَا شَاخِطِهْ اِي بِي سُوِي تُو اَمْدِهْ اَنْد. بِسِ اِمَامِ صَادِقٍ عليه السلام فَرَمِدْ: اَن اِحَادِيْثِ چِيْسْت؟ كُفْتُ: اَن هَا مِي كُوِيْنِد: خَدَاوَنَدَ بِأَغْضَبِ فَاطِمَه، خَشْمَكِيْنِ مِي شُوْد وَ بِي خَشْمَكِيْنِ اُو، خَشْمَكِيْنِ مِي شُوْد. اِمَامِ صَادِقٍ عليه السلام فَرَمِدْ: اِي صَنْدَلُ! اِيَا بَرَايِ تُو رُوَايَتِ نَشْدِهْ كِه خَدَاوَنَدَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِأَغْضَبِ بِنْدِهْ مُؤْمِنَشِ خَشْمَكِيْنِ مِي شُوْد وَ بِأَخَشْمَكِيْنِ اُو، خَشْمَكِيْنِ مِي شُوْد؟ صَنْدَلُ كُفْتُ: بَلِه. اِمَامِ فَرَمِدْ: بِسِ چِرَا مَنْكِرَايِنِ اِمْرَهْسْتِي كِه فَاطِمَه عليها السلام بِنْدِهْ مُؤْمِنِي بَاشَد كِه خَدَاوَنَدَ بِأَغْضَبِشِ خَشْمَكِيْنِ وَ بِأَخَشْمَكِيْنِ اُو، خَشْمَكِيْنِ شُوْد. صَنْدَلُ كُفْتُ: خَدَاوَنَدَ فَرَمِدِهْ كِه: «آگَاه تَرَا سْت كِه رَسَالَتَش رَا كَجَا قَرَار دِهَد».

شناخته شده نبوده است.

۲-۳. منکر در اصطلاح قدمای رجالین

نجاشی در شرح حال «عمر بن توبه» آورده است:

في حديثه بعض الشيء يعرف منه وينكر، ذكر أصحابنا أن له كتاب فضل (إنا أنزلناه).^{۵۳}

این که منظور نجاشی از منکر چه چیزی است را مجلسی این طور بیان کرده است:

شیخ در کتاب زیارات، روایاتی از «عمر بن توبه» را نقل کرده که مشتمل بر ثواب های بسیار زیادی برای برخی اعمال است که به نظر می رسد همین مطالب، آن مطالب منکری است که نجاشی قایل شده در سخنان «عمر بن توبه» وجود دارد.^{۵۴}

ابن غضائری در شرح حال «أحمد بن عليّ أبا العباس الرازيّ» بیان نموده است:

كان ضعيفا، في مذهبه ارتفاع وحديثه يعرف تارة، وينكر أخرى.^{۵۵}

کشی نیز درباره «داود بن كثير الرقي» گفته:

يذكر الغلاة أنه من أركانهم، وقد يروى عنه المتأكبر من الغلو.^{۵۶}

از عبارات نجاشی و کشی استفاده می شود که منظور آن دو از منکر بودن برخی احادیث، آن بخش بوده که راوی، انحراف مذهبی داشته و مطالب غلوآمیز بیان نموده است.

کشی به نقل از ابن فضال درباره ابوبصیر آورده است: «إنه كان مخلطاً»؛^{۵۷} اما خویی درباره منظور از مخلط بودن ابوبصیر تصریح دارد که مخلط به معنای منکر است و احتمالاً برخی روایات ابوبصیر نزد ابن فضال، منکر بوده است.^{۵۸} شوشتری نیز مراد ابن فضال از مخلط بودن

۵۳. رجال النجاشی، ص ۲۸۴: برخی از احادیث (عمر بن توبه) معروف و برخی منکر است و یاران ما (محدثان معتبر) برای او کتابی درباره فضیلت سوره قدر بیان کرده اند.

۵۴. روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، ج ۱۴، ص ۴۰۳.

۵۵. الرجال (ابن غضائری)، ص ۴۳: (راوی) ضعیف است و در مذهب او مطالب غلوآمیز وجود دارد، برخی از احادیث او، معروف و برخی دیگر، منکر است.

۵۶. رجال الکشی، ص ۴۰۸: غالیان او را به عنوان یکی از ارکان خود یاد کرده اند و از او روایات منکری شامل بر غلو، روایت کرده اند.

۵۷. همان، ص ۱۷۳.

۵۸. معجم الرجال الحدیث وتفصیل طبقات الرواة، ج ۲۱، ص ۹۰.

ابوبصیر را روایت کردن روایاتی دانسته که به گمان ابن فضال منکر بوده‌اند؛ مانند این که ابوبصیر قایل به ائمه دوازده‌گانه بوده، ولی ابن فضال چون فطحی بوده، ائمه را سیزده تن می‌دانسته و عبدالله افطح را نیز جزء آن‌ها به شمار آورده یا این که روایاتی از ابوبصیر نقل شده که وی، ذبیح را اسحاق (و نه اسماعیل) دانسته است.^{۵۹}

کلباسی نیز متهم کردن ابوبصیر به مخلط بودن را بدین معنا دانسته که به گمان آن‌ها مناکیر روایت کرده، اما بیان داشته که از آنجایی که اکثر روایات ابوبصیر مربوط به مسائل فقهی است، ربطی به منکر بودن او ندارد. بنابراین مرحوم کلباسی نیز منکر بودن را قدحی می‌داند که به واسطه روایات اعتقادی متوجه شخص می‌شود و مربوط به مسائل فقهی نمی‌شود.^{۶۰}

آنچه که صحت حمل لفظ «المناکیر» بر «التخلیط» و قریب المعنی بودن این دو در نزد پیشینیان را تأیید می‌کند، آن است که شیخ طوسی در رجالش درباره «علی بن أحمد العقیقی» گفته است: «إنه مخلط»،^{۶۱} ولی در فهرستش درباره او آورده است: «إنه یروی المناکیر».^{۶۲} همچنین نجاشی در احوال «عمر بن عبد العزیز» گفته: «عربی بصری مخلط»،^{۶۳} ولی کشی درباره او بیان داشته: «یروی المناکیر».^{۶۴} شوشتری درباره قرابت معنایی دو لفظ «التخلیط» و «المناکیر» گفته است:

تخلیط در دو معنای آمیختن روایات ثقات با ضعفا و همچنین آمیزش مذهب حقه و باطل به کار رفته است؛ اما در اکثر مواقعی که به معنای خلط روایات ثقه با ضعیف است، به صورت مقید آمده و هرگاه به صورت مطلق به کار رود، حمل بر مناکیر می‌شود.^{۶۵}

تحلیل:

از آنجایی که علمای متقدم رجالی، اصطلاح «منکر» را در کنار «مخلط»، «غالی» و «فی

۵۹. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۴۷۸.

۶۰. سماء المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۳۵۷.

۶۱. رجال الطوسی، ص ۴۳۴.

۶۲. فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول، ص ۲۸۵.

۶۳. رجال النجاشی، ص ۲۸۴.

۶۴. رجال کشی، ص ۴۵۱.

۶۵. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۴۷۸.

مذبه ارتفاع» قرار داده‌اند و همچنین با نظر به احادیث و روایانی که آن‌ها را منکر دانسته‌اند، به دست می‌آید که عموماً اصطلاح منکر در نزد قدما مربوط به حوزه شخصیت علمی راوی یا بهتر بگوییم مربوط به حوزه عقیدتی راوی بوده که وقتی شخصی، روایتی در مورد مسائل اعتقادی نقل می‌کرد که نقیض همان مسأله در نزد دیگری وجود داشت، او را منکر می‌دانستند؛ حال اگر مکرر این مخالفت ادامه داشت، او را غالی، ولی اگر کمتر بود، وی را منکر لقب می‌دادند.

۲-۴. منکر در اصطلاح متأخرین

متأخران مراد از منکر را حدیثی می‌دانند که راوی آن ضعیف بوده و با روایت ثقه و ضابط تعارض داشته باشد.^{۶۶} این نکته توسط والد شیخ بهایی (حسین بن عبدالصمد) نیز مطرح شده است.^{۶۷} از نظر شهید ثانی، حدیث منکر حدیثی است که تنها یک طریق داشته باشد و راوی غیر موثق، آن را مخالف با روایت جمعی گزارش کند.^{۶۸} برخی از محققان نیز آن را مترادف با مردود و مخالف با معروف دانسته‌اند.^{۶۹}

تحلیل:

با تأمل در تعاریف ارائه شده از سوی متأخران، مشخص می‌گردد که ایشان سه معیار را برای اطلاق منکر بودن بر یک حدیث در نظر داشته‌اند: الف) تأثیر داشتن شخصیت راوی (ضعیف بودن وی)؛ ب) مفرد بودن روایت؛ ج) مخالفت آن با ثقات، مشهور یا جمهور. برای آن که مشخص شود آیا متأخران در عمل و هنگام نقد احادیث نیز به این معیارها پای بند بوده‌اند یا این که در عمل، معیارهای دیگری را منظور داشته‌اند، به برخی از موارد استعمال آن‌ها اشاره خواهد شد.

نمونه اول:

شوشتری ذیل روایتی که در مقام و منزلت عثمان مبالغه کرده،^{۷۰} گفته که این روایت، وزغ

۶۶. دراسات فی الحدیث والمحدثین، ص ۵۷.

۶۷. وصول الاخیار الی اصول الاخیار، ص ۱۱۰.

۶۸. الرعاية فی علم الدراية، ص ۸۴.

۶۹. دراسات فی علم الدراية، ص ۴۶.

۷۰. الاختصاص، ص ۳۱۰: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْلُؤِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَانَ، عَنْ فَضِيلِ الْأَعْوَرِ قَالَ: حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: كَانَ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ ع رَجُلٌ مِنْ هَذِهِ الْعَصَاةِ وَهُوَ يُحَادِثُهُ وَهُوَ فِي شَيْءٍ مِنْ ذِكْرِ عُثْمَانَ، فَإِذَا قَدَّ قَرَفَ وَزَغَ مِنْ فَوْقِ الْحَائِطِ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ ع: أَتَدْرِي مَا يَقُولُ هَذَا الْوَزْغُ، قَالَ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَيَقُولُ

را نیز عثمانی دانسته و در مقام و منزلت عثمان مبالغه کرده است.^{۷۱} پس منکر بودن این حدیث در نزد شوشتری به خاطر «مخالفت با عقل» و «مخالفت با اصول پذیرفته شده» بوده است.

نمونه دوم:

سید بن طاووس نیز ذیل حدیثی که مطالب واهی را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد،^{۷۲} آن را منکر دانسته؛ زیرا از نظر او، متضمن معنا و مفهومی است که چهرهٔ پیامبر ﷺ و اسلام را خدشه دار کرده و عنایت خداوند به پیامبرش را نیز زیر سؤال برده است.^{۷۳}

نمونه سوم:

مدنی شیرازی صاحب کتاب *الدرجات الرفیعه فی تصانیف الشیعه*، ذیل حدیثی که بیان‌گر صدور فتوای ابن عباس برخلاف فتوای علی علیه السلام است،^{۷۴} حدیث را منکر می‌داند؛ زیرا با توجه این‌که ابن عباس را از شاگردان و مریدان حضرت علی علیه السلام دانسته که خودش بارها به این امر اعتراف و همواره سخن از تجلیل و بزرگداشت مقام امام بر زبان رانده، امکان آن‌که چنین شخصی بر امام در فتوا سبقت گرفته باشد و خلاف حکم او صادر کرده باشد، منتفی می‌داند.^{۷۵}

یکی از نویسندگان معاصر بیان نموده که اصطلاحات «مضطرب الحدیث»، «مختلط

لَتَكْفَنَّ عَنْ ذِكْرِ عُثْمَانَ أَوْ لِأَشْبَهَ عَلِيًّا؛ نزد امام باقر علیه السلام بودیم که فرد متعصبی در حال صحبت درباره عثمان بود. پس زمانی که صدای وزغ از پشت دیوار آمد، امام باقر علیه السلام به او گفت: آیا می‌دانی این وزغ چه می‌گوید؟ گفت نه. امام فرمود: می‌گوید صحبت درباره عثمان را رها کن یا علی را سب و توهین نما.

۷۱. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۱۴.

۷۲. الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۲۲۵: قَالَ الْخَمِينِيُّ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ سُحِرَ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَصْنَعُ الشَّيْءَ وَ لَمْ يَصْنَعُهُ.

۷۳. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۷۳.

۷۴. صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۱: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنَا شَفِيَّانُ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ، أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، حَزَقَ قَوْمًا، فَبَلَغَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أَحْرِقْهُمْ لِأَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: «لَا تُعَذِّبُوا بَعْدَ أَبِي اللَّهِ» وَ لَقَاتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»؛ علی علیه السلام گروهی را سوزاند، این خبر به ابن عباس رسید و وی گفت: اگر من بودم آن‌ها را نمی‌سوزاندم؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که مانند خداوند عذاب نکنید و کشتن آن‌ها همان‌طور بر اساس فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «اگر کسی (مسلمانی) دینش را تغییر دهد (با شرایط خاصی که در احکام مقرر شده) او را بکشید» بوده است.

۷۵. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۷۳.

الحدیث»، «لیس بنقی الحدیث»، «یُعرف حدیثه وینکر» و «منکر الحدیث» مربوط به روایانی است که دارای مذهب فاسدی بوده و ملعون در مذهب هستند.^{۷۶} نویسنده دیگری با بیان تتبعی که در موارد استعمال اصطلاح «منکر»، «مناکیر» و «مخلط» کرده، بر این اعتقاد است که مخلط به معنای نقل کردن مناکیراست.^{۷۷}

تحلیل:

با استناد به موارد ذکر شده، به نظر می‌رسد که متأخران اگرچه در تعریف منکر با قدما تفاوتی دارند؛ یعنی تنها مخالفت با عقل و مشهور را مانند قدما در اطلاق منکر بودن حدیث مدنظر نداشته‌اند، بلکه شخصیت راوی و مفرد بودن روایت را نیز مدنظر داشته‌اند، ولی در هنگام استعمال و نقد روایت به همان شیوه قدما عمل کرده و تنها وقتی که حدیث، مخالف با عقل سیراب شده از شرع و یا مخالف مشهور بوده، روایت را منکر دانسته‌اند.

۲-۵. تحلیل و تعریف پیشنهادی

با توجه به موارد استعمال اصطلاح منکر در نزد قدما و متأخران می‌توان حدیث منکر را این‌گونه تعریف کرد: حدیث «منکر» حدیثی عمدتاً در باب مسائل اعتقادی است و با آنچه در آن مسأله در نزد راوی دیگری، ثابت و قطعی باشد، مخالف باشد.

به عبارت دیگر، هرگاه رأی و نظریک شخص یا گروه یا فرقه‌ای در مورد یک مسأله عقیدتی برامری باشد، اما یک راوی، روایتی آورده که نظر دیگری را بیان می‌کند، آن روایت مخالف با رأی و نظرشان را منکر دانسته‌اند؛^{۷۸} حال ممکن است روایت مفرد بوده باشد یا نه و راوی آن ثقه بوده یا ضعیف. بدین‌رو امور مذکور، فرقی در منکر دانستن حدیث نداشته؛ زیرا تنها معیار مخالفت با رأی و نظرشان بوده که حدیث را منکر دانسته‌اند؛ نه تفرد روایت و ضعیف بودن راوی؛ برای مثال، هرگاه شخصی (محدث-رجالی) به واسطه روایاتی که نزدش بوده و آن‌ها را مسلم پنداشته، پیامبر ﷺ را عاری از سهو دانسته و یا این‌که علم ائمه را مطلق دانسته، اما راوی‌ای، روایتی را نقل کرده که سهو را بر پیامبر ﷺ جایز و یا علم ائمه را همه‌زمانی

۷۶. مأخذ شناسی رجال شیعه، ص ۷۰.

۷۷. سماء المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۸۵.

۷۸. این امر میان رجالیان اهل سنت نیز وجود داشته و به عنوان، مثال، ذهبی (از رجالیان اهل سنت)، کمیل بن زیاد نخعی (از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام) (رجال الطوسی، ص ۸۰) و خواص آن (رجال ابی داود، ص ۲۸۱) را به دلیل ذکر روایات متعدد به نفع امام علی علیه السلام، منکر الحدیث نامیده است (میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج ۳، ص ۴۱۵).

ندانسته، روایت وی را تنها به خاطر مخالفت منکر دانسته است؛ حال فرقی نداشته که راوی ثقة بوده یا ضعیف و یا روایت وی مفرد بوده یا متابع هم داشته باشد.

۳. تحلیل و بررسی نهایی

اصطلاحات شاذ و منکر از جمله اصطلاحاتی هستند که هم در دانش رجال از سوی رجالیون برای وصف راویان بکار گرفته شده‌اند و هم از جانب ناقدان حدیث برای روایات و در هر دوی این دانش‌ها، این دو اصطلاح نشانه ضعف هستند. وقتی عالم رجالی، یک راوی را منکر معرفی می‌کند، نشانگر ضعف راوی است و نمی‌توان بروی اعتماد کرد، همچنین وقتی روایتی را ناقدان حدیث، شاذ و منکر توصیف کرده‌اند، بیان‌گر عدم اعتماد به آن حدیث است.

دیگران که وقتی در تعاریف این دو اصطلاح به درستی نظر شود، به خوبی روشن می‌شود که معیار و ملاک در اطلاق این دو اصطلاح چه از جانب رجالیون و چه ناقدان حدیث، معیار مقابله و مقایسه است؛ یعنی عالم رجالی در مقام ارزیابی یک راوی، او را با راویان مشهور و شناخته شده، مقایسه کرده و اگر روایات وی با روایات بزرگان و سرآمدان روایت، همخوانی داشته، وی را ضابط و متقن معرفی کرده، اما اگر روایاتش با راویان مشهور همخوانی نداشته باشد، وی را منکر یا شاذ معرفی کرده است. حال اگر روایت وی در حوزه فقه و احکام بوده و راوی، حکمی فقهی بیان کرده که با حکم فقهی مشهور در تضاد بوده، وی را شاذ و اگر روایت نقل شده از وی در حوزه اعتقادات بوده و روایت اعتقادی منقول از او با روایت اعتقادی نقل شده از سوی بزرگان مذهب همسویی نداشته باشد، وی را با تعابیری چون «منکر»، «فی احادیثه مناکیر»، «کل ما یروی عنہ مناکیر» و «یعرف حدیث و ینکر» معرفی کرده‌اند.

ناقدان نیز به همین شیوه عمل کرده‌اند؛ بدین صورت که وقتی روایتی در اختیارشان بوده به شیوه استقرا درصدد برآمده‌اند که آیا این روایت مشابه دیگری دارد یا نه؟ اگر روایت مشابه داشته، آنگاه توجه کرده‌اند که این روایات با هم هماهنگ هستند یا تضاد دارند؛ اگر تضاد داشته، آنگاه به راویان نظر کرده‌اند و آن راوی که مشهورتر و مورد اعتمادتر بوده، روایتش را صحیح و راوی دیگری که ضعیف‌تر و در درجه پایین‌تری از راوی مشهور بوده، روایتش را شاذ یا منکر معرفی کرده‌اند.

به عبارت دیگر، رجالی برای اطلاق این اصطلاحات بر راوی، به روایات منقول از وی نظر

کرده در صورت عدم همخوانی با روایت بزرگان، وی را شاذ یا منکر نامیده‌اند. ناقد و ارزیاب حدیث نیز برای اطلاق اصطلاحات شاذ و منکر به روایت کنندگان و درجه اعتبار آن‌ها نظر کرده و راوی‌ای که معروف‌تر است، روایتش را صحیح و راوی ضعیف‌تر را شاذ یا منکر توصیف کرده است.

آنچه که در این پژوهش انجام شد، بررسی موارد استعمال این اصطلاحات بود که آیا طبق تعاریف موجود در دانش رجال و درایه است یا خیر؟ اما همان‌طور که در نمونه‌های بالا ذکر شد، به دست آمد که اصطلاح شاذ مربوط به فقه و احکام شرعی بوده، یعنی با تتبع چندباره نگارندگان، هیچ‌جا مشاهده نشد که یک روایت اعتقادی ضعیف را شاذ گفته باشند، بلکه هر جا این اصطلاح را به کار برده بودند، مربوط به حکمی فقهی بود.

دیگران که در تعریف روایت شاذ در دانش درایه و مصطلح الحدیث آمده که روایت شاذ روایتی است مفرد که راوی آن موثق بوده و مخالف روایات دیگر باشد؛ اما با توجه جست‌وجوی نگارندگان در متون تمامی کتاب‌های معتبر مرتبط از طریق نرم افزارهای تخصصی مرتبط و با توجه به مشاهده نمونه‌های بسیاری که برخی از آن‌ها در بالا اشاره شد، به دست آمد، روایاتی که ناقدان حدیث، آن‌ها را شاذ دانسته بودند همیشه این‌طور نبوده که راوی شان ثقة باشد، بلکه در خیلی از موارد، روایتی که شاذ معرفی شده، راوی آن ضعیف بود. پس این‌که در تعریف شاذ در کتب درایه آمده که روایت شاذ، راوی آن ثقة است با مشاهده موارد استعمال چنین چیزی در عمل اتفاق نیفتاده، بلکه روایت شاذ در اکثر موارد راوی آن نیز شاذ بوده است.^{۷۹} به عبارت دیگر، این‌که در یک مثل معروف گفته شده روایت شاذ اتفاق نیفتاده، مگر از جانب راوی شاذ دقیقاً! در عمل همین اتفاق افتاده یعنی روایات شاذ، اکثراً دارای راویان شاذ بوده‌اند.^{۸۰}

درباره اصطلاح منکر نیز دقیقاً همین‌طور است. به عبارت دیگر، آنچه که در این تحقیق صورت گرفته این‌که معیار و ملاک چه رجالی و چه ناقد برای اطلاق این دو اصطلاح، معیار مقابله و مقایسه بوده و وقتی راوی یا روایت در مقایسه با روایات مشهور یا راویان مشهور سنخیتی نداشته، مشمول این الفاظ شده است.

۷۹. مواردی نیز وجود دارد که روایت شاذ، اصلاً دارای سندی مسند نیست؛ چه برسد به آن‌که راوی آن ثقة باشد (نه‌نبد)

الأحكام، ج ۲، ص ۲۲۶.

۸۰. همان، ج ۹، ص ۷۷.

به تعبیری دیگر، آنچه در موارد استعمال اتفاق افتاده، این که هر دوی این اصطلاحات معیار مخالفت با مشهور در آن‌ها مدخلیت داشته و هر دوی آن‌ها راویان‌شان ضعیف بوده‌اند؛ یعنی هم راوی روایت منکر ضعیف است و هم راوی روایت شاذ و این طور نبوده که راوی روایت شاذ موثق و راوی روایت منکر ضعیف باشد. تنها تفاوتی که در موارد استعمال بین این دو اصطلاح بود، این که اصطلاح شاذ در حوزه احکام و اصطلاح منکر در حوزه اعتقادات بود.

با این توضیحات می‌توان گفت این که در کتب فقهی گفته شده روایتی شاذ است، اگر روایتی مخالفش نباشد، به آن عمل می‌شود، چون راوی آن ثقة است، صحیح نیست؛ زیرا در موارد متعددی، راوی روایت شاذ ضعیف است و حتی در صورت نبود مخالفت نیز شایستگی عمل نداشت؛ زیرا در بسیاری از موارد راوی روایت شاذ، ضعیف است.

نتایج پژوهش

برآیند مباحث مطرح شده در این پژوهش را می‌توان در قالب چند نکته بیان داشت:

۱. اصطلاح «شاذ» در نزد قدما به خبری اطلاق می‌شده که دو ویژگی داشته است: «تفرد نقل» و «مخالف با روایات مشهور» (مشهور فتوایی و عملی و یا مشهور روایی) اما اصطلاح «شاذ» در نزد متأخرین به خبری اطلاق می‌شده که علاوه بر دو ویژگی گذشته، ویژگی «وثاقت راوی» را نیز دارد.

۲. اصطلاح «منکر» در نزد قدما در دو معنا به کار رفته: الف) حدیثی اعتقادی که در آن، به ائمه علیهم‌السلام دروغ بسته شده یا فضایل، ویژگی‌ها و معجزات غریب را برای آن‌ها ذکر کرده‌اند که عقل راویان، توانایی فهم آن را نداشت؛ ب) احادیثی که در آن‌ها خلط و آمیختگی وجود داشت. اما اصطلاح «منکر» در نزد رجالیون متأخر معنایی قریب به اصطلاح مختلط داشته و بر راوی‌ای که دارای انحراف مذهبی بوده یا مذهب حقه را با مذهب باطل به هم آمیخته، اطلاق می‌شود.

۳. متأخرین هر چند در جدایی منکر و شاذ به وثاقت و عدم وثاقت راوی تمسک جسته‌اند؛ به طوری که اگر راوی ثقة باشد، حدیث را شاذ و اگر غیر ثقة باشد، آن را منکر نامیده‌اند؛ اما در عمل، به همان شیوه قدما عمل کرده‌اند و حدیثی که تفرد نقل داشته و مخالف مشهور بوده را شاذ نامیده و دیگر توجهی به ناقل آن نکرده‌اند که ثقة باشد یا نباشد.

۴. به نظر می‌رسد متأخرین، قید ثقة و غیر ثقة را از آن جهت اضافه کرده‌اند که معتقد

بودند هر چه راوی حدیث مفرد و مخالف با مشهور، موثق تر باشد، شدوذ حدیث بیشتر می شود؛ زیرا اگر سلسله سند حدیثی صحیح و افراد آن موثق باشد، باید از کثرت نقل برخوردار می شد؛ اما از آنجایی که از افراد موثق نقل شده و مخالف با مشهور است، پس شدوذ آن بیشتر است.

کتابنامه

- الإختصاص، محمد بن محمد مفید، قم: المؤتمر العالمی لالفیة الشیخ المفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- الإفصاح فی الإمامة، محمد بن محمد مفید، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- الأمالی، محمد بن علی صدوق، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: بی نا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محمد بن حسن صفار، تحقیق: محسن بن عباس علی کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- تعلیقه علی منهج المقال، محمد باقر بهبهانی، تحقیق: محمد حسن قزوینی، بی تا.
- تهذیب الأحکام، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: حسن الموسوی خراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- جوابات أهل الموصل فی العدد والرؤية، محمد بن محمد مفید، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- دراسات فی الحدیث والمحدثین، هاشم معروف حسینی، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۸ق.
- دراسات فی علم الدرایه، علی اکبر غفاری، بی جا: بی نا، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
- الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، علی خان بن احمد مدنی، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۹۸۳م.
- الرجال، احمد بن حسین ابن الغضائری، تحقیق: محمد رضا حسینی، قم: دارالحدیث، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، قم: موسسه النشر الاسلامی، چاپ ششم، ۱۳۶۵ش.

- الرجال، حسن بن علی بن داود حلی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۲ق.
- رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، حسن مصطفوی، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسين، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.
- رسائل الشریف المرتضی، شریف مرتضی، تحقیق: السيد مهدي الرجائي، قم: دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
- الرعایه فی علم الدراية، زين الدين بن علي شهيد ثاني، تحقیق: عبدالحسين محمد علي بقال، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
- روضه المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقی مجلسی، تحقیق: حسین موسوی کرمانی، قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي كوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.
- سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی کلباسی، تحقیق: سيد محمد حسينی قزوینی، قم: مؤسسه ولي العصر للدراسات الاسلاميه، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
- صحيح البخاری، محمد بن إسماعيل بخاری، تحقیق: محمد زهير بن ناصر الناصر، دمشق: دار طوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، علی بن موسی ابن طاووس، قم: چاپ اول، ۱۴۰۰ق.
- طرائف المقال فی معرفة طبقات الرواة، سيد علی بروجردی، تحقیق: سيد مهدي رجائي، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- عدة الأصول، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: محمد رضا انصاری، قم: انتشارات ستاره، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- فلاح السائل ونجاح المسائل، علی بن موسی ابن طاووس، قم: بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنّفين و أصحاب الأصول، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: عبدالعزيز طباطبائي، قم: بی نا، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- قاموس الرجال، محمد تقی شوشتری، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين، قم: دفتر انتشارات اسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروزآبادی، تحقیق: مكتب تحقيق التراث في مؤسسة الرسالة، بيروت: مؤسسة الرسالة للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ هشتم، ۱۴۲۶ق.

- كتاب الحج، سيد ابوالقاسم خوئي، تحقيق: سيدرضا خلكحالي، نجف اشرف: مدرسة دار العلم، ١٣٦٤ ش.
- لسان العرب، جمال الدين ابن منظور، بيروت: دار صادر، چاپ سوم، ١٤١٤ ق.
- مأخذ شناسی رجال شيعه، رسول طلاييان، قم: موسسه علمي فرهنگي دارالحديث، ١٣٨١ ش.
- مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، حسين بن محمدتقي نوري، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٨ ق.
- المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، احمد بن محمد فيومي، بيروت: المكتبة العلمية، بي تا.
- معجم الرجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة، سيد ابوالقاسم خوئي، بي جا: بي نا، چاپ پنجم، ١٤١٣ ق.
- معجم مقاييس اللغة، احمد ابن فارس، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، بيروت: دار الفكر، ١٣٩٩ ق.
- مقباس الهداية، عبد الله مامقاني، تحقيق: محمد رضا مامقاني، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، چاپ اول، ١٤١١ ق.
- مقدمة في نقد الحديث سنداً و متنناً، عبد الصمد بن بكر بن ابراهيم آل عابد، مجلة جامعة ام القرى، شماره ٤٨، ١٤٣٥ ق.
- من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي صدوق، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، چاپ دوم، ١٤١٣ ق.
- منهج النقد عند المحققين، مصطفى اعظمي، بي جا: مكتبة الكوثر، ١٤١٥ ق.
- ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد ذهبي، تحقيق علي محمد بجاوي، بيروت: دار الفكر، ١٣٨٢ ق.
- نزهة الناظر في الجمع بين الأشباه والنظائر، يحيى بن سعيد، تحقيق نورالدين واعظي، نجف: مطبعة الآداب، ١٣٨٦ ق.
- نهاية الدراية، سيد حسن صدر، تحقيق: شيخ ماجد، بي جا: نشر المعشر، بي تا.
- الوافي، محمد محسن فيض كاشاني، اصفهان: كتابخانه امام اميرالمؤمنين عليه السلام، چاپ اول، ١٤٠٦ ق.
- وصول الاختيار الى اصول الاخبار، حسين بن عبد الصمد عاملي، تحقيق: سيد عبد اللطيف

کوه کمري، قم: مجمع الذخائر الاسلامية، ۱۰۴۱ ق.

